

بخش دوم

ماجرای سهراب و گردآفرید

چون آگاه شد دخترِ گُذَدهَم	که سالارِ آن انجمن گشت کم،
۱۸۰ زنی بود برسانِ گردی سوار	همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا ^۱ نام او بود گردآفرید	که چون او نیامد ز مادر پدید
چنان ننگش آمد ز کارِ هُجیر	که شد لاله‌برگش به کردارِ قیر ^۲
۱۸۳ بیوشید درِ ^۳ سوارانِ جنگ	ندید اندر آن کار جایِ درنگ
نهان کرد گیسو به زیرِ زره	بزد بر سرِ ترگِ رومی گره ^۴
فرود آمد از دز به کردارِ شیر	کمر بر میان، بادپایی به زیر
۱۸۶ به پیشِ سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعدِ خروشان یکی ویله کرد ^۵ ،
که «گردان کدام‌اند و جنگاوران	دلیران و رزم‌آزموده‌سران؟»

۱- «کجا» موصول است به معنی «که».

۲- یعنی رخسارش از شدت خشم، سپاه شد.

۳- درع: نوعی جامه رزم که از حلقه‌های به هم پیوسته درست کنند؛ زره.

۴- یعنی کلاهخود خود را محکم ساخت.

۵- ویله کرد: نعره کشید، بانگ برآورد

چو سهرابِ شیراوزن (اوژن) ^۶ او را بدید	بخندید و لب را به دندان گزید ^۷
چنین گفت که «آمد دگر باره گور	۱۸۹ به دامِ خداوندِ شمشیر و زور»
بپوشید خفتان ^۸ و بر سر نهاد	یکی ترگِ رومی به کردارِ باد
بیامد دمان ^۹ پیشِ گرد آفرید	چو دُختِ کمندافکن او را بدید،
کمان را به زه کرد و بگشاد بر	۱۹۲ بُد مرغ را پیشِ او بر ^{۱۰} گذر
به سهراب بر تیرباران گرفت	چپ و راست جنگِ سواران گرفت
نگه کرد سهراب و آمدش ننگ	برآشت و تیز اندر آمد به جنگ
چو تنگ اندرآمد ^{۱۱} بدان جنگجوی	۱۹۵ سپر بر سر آورد و بنهاد روی
چو سهراب را دید گردآفرید	که برسانِ آتش همی بردمید،

۶- شیراوزن: شیرگوش (اوژدن یعنی گشتن)

۷- «لب به دندان گزیدن» کنایه از تعجب نمودن است. تعجب سهراب از این است که پس از ماجرای هجیر، چگونه پهلوانی دل و جرأت داشته است تا به جنگ او آید؟

۸- خفتان: پوشش جنگی، جوشن

۹- دمان: شتابان، خروشان

۱۰- پیش او بر: بر پیش او

۱۱- تنگ اندرآمد: نزدیک شد

کمان را به زه بر به بازو فگند	سمند ^{۱۲} ش برآمد بدابر(به ابر) بلند
سر نیزه را سویی سهراب کرد	۱۹۸ عنان و سنان را پُر از تاب کرد
برآشفت سهراب و شد چون پلنگ	کجا ^{۱۳} حمله آرد به هنگام جنگ
عنان برگرایید ^{۱۴} و برگاشت ^{۱۵} اسپ	بیامد به کردارِ آذرگُشسب ^{۱۶}
بزد بر کمر بندِ گردآفرید	۲۰۱ زره بر برش یک‌به‌یک بردرید
ز زین برگرفتش به کردارِ گوی	چو چوگان به زخم ^{۱۷} اندر آید بدوی
چو بر زین بیچید گردآفرید	یکی تیغ تیز از میان برکشید،
بزد، نیزه او به دو نیم کرد	۲۰۴ نشست از بر اسپ و برخاست گرد

۱۲- سمند: اسب زرد فام

۱۳- «کجا» موصول است به معنی «که».

۱۴- عنان برگرایید: عنان را بیچید

۱۵- برگاشت: برگردانید (فعل متعدی)

۱۶- آذرگشسب، یکی از سه آتشکده بزرگ عهد ساسانی است که در شیز آذربایجان قرار داشت، و آتش مختص به شهریاران و پهلوانان بود. «به کردار آذرگشسب» یعنی مانند آتش، تیز و تند.

۱۷- زخم: ضربه، کوبه

بدآورد(به آورد) با او بسنده نبود	بیچید ازو روی و برگاشت ^{۱۸} زود
سپهبدِ عنانِ اژدها ^{۱۹} را سپرد	به خشم از هوا روشنایی ببرد
چون آمد خروشان به تنگ اندرش ^{۲۰}	۲۰۷ بخمید ^{۲۱} و برداشت خود از سرش
رها شد ز بندِ زره مویِ اوی	درفشان چو خورشید شد رویِ اوی
بدانست سهراب کو دخترست	سر و مویِ او ازدر ^{۲۲} افسرست
شگفت آمدش، گفت: «از ایران سپاه	۲۱۰ چنین دختر آید بدآوردگاه(به آوردگاه)،
سوارانِ جنگی به روزِ نبرد	همانا بدابر(به ابر) اندر آرنند گرد»

۱۸- برگاشت، برگردانید (فعل متعدی)

۱۹- اژدها کنایه از اسب سهراب است.

۲۰- به تنگ اندر: نزدیک

۲۱- بخمید: خم شد

۲۲- ازدر: سزاوار، شایسته

